

شرح رساله
انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه

ابوالفضل علامه حسن زاده آملی

www.ketab.ir

شرح: داود صدی آملی

صمدی آملی، داود، شارح
شرح رساله انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه / حسن زاده آملی ؛
شارح داود صمدی آملی . - قم : روح و ریحان، ۱۳۸۹ .
۴۶۴ ص .

ISBN: 978 - 600 - 91865 - 4 - 9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .
کتابنامه به صورت زیر نویس .
۱ . حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۰۷ - . انسان کامل از دیدگاه نهج
البلاغه - نقد و تفسیر ۲ . علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام
اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج البلاغه - انسان (عرفان) . ۳
انسان (عرفان) . الف . حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۰۷ - . انسان
کامل از دیدگاه نهج البلاغه . شرح .
ب . عنوان . ج . عنوان . انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه . شرح .
۵۵۰۲۶ ح ۸ الف / ۰۹ / BP ۲۸ / ۲۹۷ / ۹۵۱۵



شرح رساله انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه

مؤلف: ابوالفضائل علامه حسن زاده آملی

شارح: داود صمدی آملی

ناشر: روح و ریحان

تاریخ چاپ: ۱۳۸۹

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه و لیتوگرافی: شریعت

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

مرکز پخش

۰۹۱۷۳۰۴۰۶۸۸ و ۰۲۵۱۸۸۳۴۴۲۵

نوبت چاپ: اول

فهرست

۹	مقدمه
۱۲	تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی
۳۱	طریق گشوده‌ی نبوتِ انبایی برای همگان
۳۵	باب اول: انسان کامل، ولیّ الله است
۳۸	ولیّ الله، وجه الله است
۴۰	اشتقاق اسم الاسم لفظی و کتبی از اسمای تکوینی
۴۲	معنای حقیقی اسم شریف تکوینی «الولیّ»
۴۷	مقام اشیا
۵۴	تشبّه ذاتی، طیفاتی و احوالی انسان به حق متعال
۶۰	ضرورت اهتمام به شریعت
۶۸	إذن الله
۷۰	جایگاه «فصوص الحکم» در شناخت اطوار انسان کامل
۷۴	عظایات به قدر قابلیات
۷۸	کلمه‌ی کُن
۹۲	سرّ مقام کُن و سریان ولایت در تمامی اشیا
۹۵	ربوبیت تامه‌ی انسان کامل
۹۹	نفض و رفص عارف
۱۰۲	اعدام و ایجاد اشیا
۱۰۳	احضار تخت بلقیس از سوی آصف بن برخیا
۱۱۳	مقام شریف ولایت، نبوت و رسالت
۱۱۶	معطی ولایت و نبوت
۱۱۷	ولایت، میزان افضلیت
۱۱۸	معنای خاتمیّت ولایت
۱۲۰	مقام شریف ولایت در «دفتر دل»
۱۲۲	قرب نافله و قرب فریضه
۱۳۷	نقش ولایت در جهاد

- ۱۳۹ ولایت محبّی و ولایت محبوبی
 ۱۵۱ ولایت فقهی و تمایز آن با ولایت تکوینی انسان کامل
 ۱۵۶ فضل نبوّت و مقام ولایت
 ۱۶۲ کشف ولایت (داستان متابعت موسی علیه السلام از خضر علیه السلام)
 ۱۶۴ سیره ی شاگردی نزد استاد الهی

۱۷۵ باب دوم: انسان کامل، خلیفه الله است

- ۱۷۹ خلیفه ی مطلق و خلیفه ی مقید
 ۱۸۵ اسماء الله و اقرب طرق معرفت به آنها
 ۱۸۸ فرق میان اسم و صفت
 ۱۸۹ بحث از اسماء الله در فلسفه و عرفان
 ۱۹۰ اسماء الله در «قرآن کریم»
 ۱۹۵ مسأله ی حضور در نماز
 ۲۰۱ تعریف اسم و توقیف و اشتقاق آن
 ۲۰۶ مقام هویت غیبی داتیه
 ۲۰۷ سکوت تامّ و هویت غیبی داتیه
 ۲۰۹ نقش اساسی دستورهای شرعی برای تطهیر مراتب باطنی نفس
 ۲۱۱ مظهر تامّ اسم شریف ظاهر و باطن حق
 ۲۱۵ اوتاد و ابدال
 ۲۳۵ حدیث اشتقاق

۲۴۳ باب سوم: انسان کامل قطب زمان است

- ۲۴۳ تعدّد در قطب راه ندارد
 ۲۴۴ امامت، انقسام نمی پذیرد
 ۲۴۸ منشأ تقسیم خلافت به ظاهر و باطن
 ۲۵۲ حجج الهیه، حجج الهیه هستند
 ۲۵۵ یکی از احکام تقرّب به قطب
 ۲۵۷ قطب، مراتب گوناگون دارد
 ۲۵۸ ابن عربی هم، امام زمان علیه السلام را قطب مطلق می داند
 ۲۶۰ قطب مطلق بودن امام زمان علیه السلام
 ۲۶۲ زمین بر حوت استوار است

باب چهارم: انسان کامل، مصلح بریه الله است

۲۶۵

معنی شفاعت

۲۶۷

میزان عقل

۲۷۱

عدم تصرف در اشیا به واسطه ادب مع الله

۲۷۴

از جمله اسرار، خفای انسان کامل در جامعه

۲۷۵

انسان کامل و قرآن، مظهر نام اسم جامع الهی اند

۲۷۷

برقراری نظام آفرینش به واسطه بقای انسان کامل

۲۷۸

پیامبر اکرم ﷺ غایت همه کاینات

۲۸۱

جلالت شأن معراج پیامبر اکرم ﷺ

۲۸۴

باب پنجم: انسان کامل، معدن کلمات الله است

۲۸۹

مرتبه ی عمائیه (تمایز ربوبیت و مربوبیت)

۲۹۳

باب ششم: انسان کامل، حجّت الله است

۳۰۱

برهان بر عدم امکان خلو عالم از انسان کامل

۳۰۲

غیبت انسان کامل

۳۰۷

انسان، حقیقتی ممتد است

۳۱۰

برهان بر دوام بدن عنصری انسان کامل

۳۱۵

اعتدال مزاج انسان کامل

۳۱۸

برهانی دیگر بر دوام بدن عنصری انسان کامل

۳۲۰

از مقتضیات اسم شریف «الباقی»

۳۲۴

انسان کامل، برزخ بین حق و خلق

۳۲۵

عدم جدایی علم از دین

۳۲۸

ادریس و الیاس

۳۳۰

تناسخ ملکوتی سربانی

۳۳۳

لزوم عدم طرح مباحث غیر ضروری در امام شناسی

۳۳۸

باب هفتم: انسان کامل، عقل مستفاد است

۳۴۱

نفوس مکنتی و نفوس مستکفی

۳۴۸

جایگاه انسان کامل در میان انحاء وجودات

۳۵۲

معقول بودن تمامی عوالم وجودی برای انسان
مقام عنایت مطلقه و لیلۃ القدر

۳۵۴

۳۶۲

باب هشتم: انسان کامل، ثمره‌ی شجره‌ی وجود، ...

۳۶۹

۳۷۰

۳۷۵

۳۷۹

۳۸۳

۳۸۵

علم و عمل
اظهار عجز و نداری در بارگاه الهی
غایت خلقت نظام هستی
رق منشور نظام هستی
غایت حرکت وجودی و ایجاد

باب نهم: انسان کامل، مؤید به روح القدس و روح است

۳۸۹

۳۹۱

۴۰۰

۴۰۲

۴۰۸

فکر و خرد
ارواح پنج گانه در می و وصی
عدم وجود تعدد در ارواح
تفحصی در حقیقت روح القدس

باب دهم: انسان کامل، محل مشیة الله است

۴۱۹

۴۲۴

یکی از احکام نبیل به مقام قرب فرضیه

باب یازدهم: انسان کامل، صاحب مرتبه‌ی قلب است

۴۲۹

۴۳۶

۴۳۹

۴۵۳

تنویر مراتب گوناگون نفس آدمی در فرمایش امام علی (ع)
فرق عبادت عارف و زاهد
هویت قلب

۴۵۷

سخن آخر

مقدمه

الحمد لله الذي دلّ على ذاته بذاته، و تنزهه عن مجانسة مخلوقاته، و جلّ عن ملائمة كَيْفِيَّاتِهِ، المتعالى ذاته عن الانصاف بالصفات، المتداني آياته للذين يتفكرون فى خلق أنفسهم و فى خلق الأرض و السموات، الذي ظهر بمشيئته الحقائق و الأعيان، و حدث بإرادته الحدوث و الإمكان.

و الصلاة و السلام على من جمع فيه مراتب الحقائق بأسرها و جعل فى يده مفاتيحها فأوحى إليه بنشرها، محمد، الذي أوتى جوامع الكلم ليكمل بها طوائف الأمم، و يعلم الخلائق لطائف الحكم، و على آله الذين كشفوا الحجب عن جمال وجهه الباقي، فتألأت سبحانه ساطعة إلى يوم التلاقى.

جوامع آحاد حمد و ثناء، حق واحد صمدى را سزااست که ذرات کثرات اشیا در کهکشان بی کران واحدیت او ناچیز است و قطرات حقایق موجودات در بحر خروشان حقیقت او بی تمیز است. اعیان، همه مظموس احدیت ذات غیبیهی او و اکوان، همه مفظور واجبیّت اسمای حسناى او. آزال همه، حادث در بدو اولیت او، و آباد، همه هالک در حدّ آخریت او. أنوار وجودات از پرتو نور جلال وجه او فانی و منطفی، و أنواع ماهیات در ظلّ جمال وجه او باقی و مکتفی.

آن که عالم را به بدایع و صنایع ربوبیت بیاراست و آدم را به تمام فطرت و کمال حکمت بیاراست. سرو قامت انسان را در حاشیهی نهر روان نهاد، خداجویش بیفراشت و آب گوارای معرفت را از چشمه سار زلال حقایق اسما و صفاتش

بجوشانند. پس خطبه‌ی ثنا بر کبریا خواند که ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱. و این چنین جوهر انسان را، در عالم جان بر احسن وجوه ابداع کرد و آن را به طیّ اطوار نشئات از عرش تا فوق عرشش بر کامل‌ترین صورتی در حیّز اکوان آورد، و در ظاهر خلقت و باطن فطرت او انواع عجایب و اصناف غرایب بنمود و اسرار دو کون در نهاد او ابداع فرمود.

و درود نامحدود و تحیت نامعدود بر مصابیح عالم قدس و قنادیل مشاهد انس؛ رواشح سماویّه‌ای که نفحات لاهوتیه‌ی شان، مفاتیح شفای روح عارفان است. آنان که لواحق ربّانی، کحل ابصارشان است و لطایف غیبیه، جان کلام‌شان. خاصّه بر خلاصه‌ی عالم ایجاد و شفیع یوم معاد، مرکز دایره‌ی وجود، صاحب مقام محمود، شفیع روز موعود، منخر انبیا و زبده‌ی اصفیا، خداوند لوح و قلم و عرش و کرسی و معراج، آرایش دین و دنیا و تخت و تاج، خواجه‌ی کائنات، خلاصه‌ی موجودات، محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت مکرّمش که در یکتای محبت و گوهر گران‌بهای ولایت‌شان درّه‌ی التاج هر ملک مقرب و حوز بازوی هر پیغمبر مرسل گردیده، و شجره‌ی معرفت قدر منزلت‌شان در ریاض قلوب صافیه و حدایق صدور زاکیه‌ی ارباب عرفان و اصحاب ایقان، ریشه دوانده است.

و اعداد سلام و مدحت بی‌پایان بر حضرت سید الموحّدین، امیر المؤمنین، غیاث المسلمین، قائد الغرّ المحجلین، جناب انسان کامل، ولیّ الله، خلیفه الله، حجّت الله، محلّ مشیّه الله، مؤید به روح الله، مُصلح بریّه الله، معدن کلمات الله، قطب زمان، صاحب رتبه‌ی قلب و عقل مستفاد، ثمره‌ی شجره‌ی وجود کمال عالم کونی، غایت حرکت وجودیه و ایجادیه، أسد الله الغالب، علی ابن ابی طالب علیّه السلام.

اما بعد، کتاب علیّینی «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» اثر ارزش مند علامه‌ی ذوالفقون استاد حسن‌زاده‌ی آملی - روحی فداه - در چندین بخش، اصول و امّهات گران‌بهای را به ارباب علم و دانش عرضه فرموده است.

بخش اول این کتاب مستطاب، پیرامون معجزات فعلی و قولی اولیا، انبیای عظام و انسان‌های کامل، حقایق لطیفی را به رشته‌ی تحریر درآورده، و بخش دوم آن به بیان آسناد روایی کتاب عظیم الشان «نهج البلاغه» اختصاص یافته، و در بخش سوم بعضی از خطبه‌ها و فرمایش‌های گهربار جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در موضوع انسان کامل نقل شده است که ما تبرک و تنور از آن کلمات عرشی و تحقیق و تفحص در آن سه بخش را به عزیزان صاحب‌خرد واگذار می‌کنیم.

آنچه موضوع گفتار ما در این کراسه است، ابواب یازده‌گانه‌ی کتاب شریف «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» است که به اهمّ خصایص انسان کامل از دیدگاه امام در «نهج البلاغه» اختصاص یافته است و در قالب یازده باب بدین صورت مدوّن است:

باب اول: انسان کامل، ولیّ الله است.

باب دوم: انسان کامل، خلیفه الله است.

باب سوم: انسان کامل، قطب زمان است.

باب چهارم: انسان کامل، مُصلِح بریة الله است.

باب پنجم: انسان کامل، معدن کلمات الله است.

باب ششم: انسان کامل، حجت الله است.

باب هفتم: انسان کامل، عقل مستفاد است.

باب هشتم: انسان کامل، ثمره‌ی شجره‌ی وجود، کمال عالم کونی و غایت حرکت

وجودیه و ایجادیه است.

باب نهم: انسان کامل، مؤید به روح القدس و روح است.

باب دهم: انسان کامل، محلّ مشیة الله است.

باب یازدهم: انسان کامل، صاحب مرتبه‌ی قلب است.

ادّعای این ریزه‌خوار خوان بی‌کران توحید، نبوت، ولایت و امامت این است که

اگر بخواهیم برای هر یک از ابواب یازده‌گانه‌ی رساله‌ی مذکور، شرح مختصری ارایه کرده و به طور گذرا به بعضی از مباحث عمیق منتهی به آن اشاره‌ای کرده

و به نحو اجمال، نیم نگاهی به اسرار و حقایق متفرع بر آن بیندازیم، حق مطلب آن است که ماه‌ها بلکه سال‌ها پیرامون آن در محفل انسی به بحث و گفت‌وگوی علمی بنشینیم، که البته بعد از آن باز هم به طور قطع و یقین، با همه‌ی اندوخته‌ها و یافته‌ها، جز اندکی، پرده از اسرار و حقایق بی‌منتهای این اقیانوس بی‌کران برداشته نخواهد شد. حال با عنایت الهی و استمداد از برکات وجودی ذوات قدسیه‌ی نوریّه، بحث را در حد وسع آغاز می‌کنیم تا به لطف حضرت حق ببینیم ما را در این صراط مستقیم به چه دقایق و لطایفی رهنمون می‌سازند.

تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی

کتاب شریف «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه»، تفسیر انفسی «نهج البلاغه» در موضوع «انسان کامل» است. اگر کسی بخواهد «نهج البلاغه» را در موضوع انسان کامل مورد تحقیق و بررسی قرار دهد، از بهترین شروحنی که تاکنون در این موضوع نگاشته شده است و می‌تواند به نحو اتم مورد استفاده‌ی محققین محترم قرار بگیرد، همین کتاب حضرت علامه حسن‌زاده‌ی آملی - روحی فداء - است که در محضرش قرار گرفته‌ایم.

تفاسیر موجود در میان ما، اعم از تفاسیر آیات «قرآن کریم» و تفاسیر جوامع روایی، به دو نحوه‌ی «تفسیر آفاقی» و «تفسیر انفسی» مطرح‌اند.

در تفسیر آفاقی هرچه را که در آیات و روایات است، مطابق نشأه‌ی کثرت و ماده، مورد شرح و تفسیر و تفصیل قرار می‌گیرد. به عنوان مثال در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌خوانیم: ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱، و در مقام تفسیر آفاقی می‌گوییم مراد از «الْكِتَابُ» کتابی جدا به نام «قرآن کریم» است که هدایت‌گر گروه متقین است. سپس در مقام بیان اقسام انسان‌ها، افراد را به گروه‌های مختلفی به نام «کافرین، ملحدین، منافقین، مسلمین و مؤمنین» تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم متقین گروهی خاص از مؤمنین‌اند که قرآن برای ایشان، هدایت است. یا وقتی

سخن از آسمان‌ها و زمین مطرح می‌شود، کتاب‌های لغت و مرتکرات ذهنی افراد از معنای آن‌ها، مرجع تفاسیر قرار گرفته و آسمان و زمین در عالم کثرت اراده می‌گردد. وقتی سخن از حیوانات مطرح می‌شود، اذهان افراد به حیوانات موجود در نشأه‌ی مادّه انتقال یافته و صورت آن‌ها در ذهن نقش می‌بندد. وقتی سخن از کوه‌ها، جنگل‌ها و یا دریاها و آب‌های مختلف به میان می‌آید، همین موجودات شناخته شده در نشأه‌ی طبیعت مورد نظر قرار می‌گیرد. وقتی سخن از جنگ و جهاد می‌شود، همین جنگ و جهاد متداول با دشمنان و متجاوزین از مرزها به اذهان خطور می‌کند، و هكذا.

خلاصه این‌که در مقام تفسیر آفاقی، مصادیق معانی کلمات آیات را، در بیرون از جان خودمان جست‌وجو می‌کنیم و می‌پنداریم معانی کلمات آیات «قرآن کریم» مطابق با موجودات عینی نشأه‌ی طبیعت، از هویت جدا و متباینی برخوردارند. به همین وزن، هر یک از ملائکه‌الله را موجودی مستقل و جدای از یکدیگر و متعدّد به وحدت عددی دانسته، و انزال «قرآن کریم» را توسط جبرئیل امین، حقیقتی متغایر به تباین عزلی از جان مبارک جناب پیامبر اکرم ﷺ معنی می‌کنیم، و حقیقت معاد، بهشت، جهنّم، برزخ، نامه‌ی اعمال، پل صراط، میزان و امثال ذلک را مطابق با ظواهر آیات در یک امتداد زمانی، بیرون از نفس ناطقه‌ی خود پنداشته، و به همین ترتیب تمامی اصول اعتقادات خود را ترسیم نموده و آن را به دیگران منتقل می‌کنیم.

تفسیر آفاقی، ریشه در کثرات نظام هستی داشته و منغمر در نشأه‌ی مادّه و طبیعت است؛ به تعبیر دیگر، مفسّر آفاقی، غرق در جهان بیرون از خود است و هیچ توجّهی به شوون بوالعجب ذاتی خویش ندارد.

مفسر آفاقی وقتی به کریمه‌ی:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ

مِنْهُمْ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُمْ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۱

می‌رسد صرفاً از آن، این معنای ظاهری آیه را در قالب قصه‌ای ادراک می‌کند که:

«چون ابراهیم گفت: بار خدایا به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: باور نداری؟ گفت: آری، باور دارم ولیکن می‌خواهم به مشاهده‌ی آن دلم آرام گیرد. پس خداوند فرمود: چهار مرغ را (که عبارت‌اند از کرکس و اردک و طاوس و خروس) بگیر و آن‌ها را ذبح و پاره پاره کن و گوشت‌های آن‌ها را در هم بنما و بالای چند کوه بگذار. سپس آن‌ها را بخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که خداوند عزیز و حکیم است.»

و چون ابراهیم چنین کرد، دید هر یک از آن چهار مرغ بار دیگر زنده شده و به سوی حضرتش پرواز کردند.

البته در این مقدار از ظاهر بیان قرآنی، تردیدی وجود ندارد و ما در صدد انکار تحقق آن در خارج نیستیم؛ اما سخن در این است که مفسر قرآنی در فهم همین مقدار از معنای آیه متوقف شده و بالاتر نمی‌آید، در حالی که قرآن و روایات سخن از «تعالوا» دارند و داریم به ما می‌فرمایند در هیچ مرتبه‌ای نایستید و خود را از ادراک حقایق سنگین‌تر و قوی‌تر محروم نکنید؛ چرا که اگر در مرتبه‌ای توقف کنید، دیگر توان هضم غذای قوی‌تر را نخواهید داشت و از لذت ادراک آن بی‌نصیب خواهید ماند.

بر این اساس، مفسر باید خود را به بلندای تفسیر انفسی «قرآن کریم» برساند، و آن مقامی است که آدمی باید چشم را به طور کامل از خارج خویش ببندد و از باء «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا سین آیه‌ی آخر سوره‌ی «ناس» را در جان خودش پیاده کرده و به عیان مشاهده کند که قرآن هرچه هست بیان اطوار وجودی و شئون ذاتی نفس ناطقه‌ی انسانی است.

آری، در نگاهی عمیق‌تر و لطیف‌تر، تمامی آیات پیرامون قصص انبیا، حوادث و وقایع منقوله، بیان خلقت آسمان‌ها و زمین، خبر از وقوع زلزله‌ی قیامت، بهشت و

جهنم، احوال مشرکین، منافقین، مؤمنین و... همه حکایت از اطوار گوناگون شؤن نفس آدمی دارند، و این حقیقت برای کسی که در پی جواب سؤال «من کیستم؟» است، به خوبی روشن و هویداست.

به تعبیر شریف حضرت استاد علامه - روحی فدا:

«بهشتی را به بهشت نمی‌برند، بلکه بهشتی، خود، بهشت می‌شود، همچنان‌که جهنمی را به جهنم نمی‌برند، بلکه جهنمی، خود، جهنم می‌شود.»

این انسان است که هم می‌تواند مصداق بارز کریمه‌ی:

﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱ باشد.

هم می‌تواند مصداق کریمه‌ی:

﴿يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^۲

هم می‌تواند خورنده‌ی شراب:

﴿كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۳

هم می‌تواند خورنده‌ی شراب:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾^۴

هم می‌تواند مخلد در:

﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا

۱. توبه/۷۳.

۲. توبه/۳۶.

۳. نحل/۷۰.

۴. انعام/۷۱.

وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱

و هم می توانند مخلّد در:

«الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۲

آری، آسمان‌ها و زمین، ملک و فلک، ماه و خورشید، بهشت و جهنم، صراط و میزان، قبر، برزخ و قیامت، معراج، هبوط و صعود، جماد، نبات و حیوان، آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و حضرت خاتم، همگی بیان اطوار شؤون نفس آدمی اند. آفرینش این همه کلمات بی‌منتهای نظام هستی، برای این است که طریقی برای نیل آدمی به تفسیر انفسی «قرآن کریم» قرار گرفته و شهود احوال و اطوار ذاتی آدمی را در مقام خارج به صور کلمات گوناگون و اشیای مختلف فراهم سازد؛ بدین معنی، که انسان آن‌ها را ببیند و در عجایب نفس خویش فرو رفته، به تحجیر درآید. در حقیقت، تمامی اشیای خارج نفس آدمی، تمثّل و تجسمی هستند از ملکاتی که ممکن است در او یافت شود، و انسان از ملاحظه‌ی آن‌ها بهتر می‌تواند به غایت خودسازی که فرع بر خودشناسی است، واصل شود، و عدم تناهی موجودات نشأه‌ی طبیعت، خود گواه صادقی بر این مطلب است که اطوار وجودی انسان را پایان و نهایی نیست و هرچه ذات آدمی بیش‌تر شخم‌زده شود، حقایق بیش‌تری از آن استخراج می‌گردد.

بر این اساس، مفسّر به تفسیر انفسی «قرآن کریم»، وقتی به واقعه‌ی چهار مرغ حضرت ابراهیم علیه السلام و دیگر وقایع، حوادث و قصص منقول «قرآن کریم» می‌رسد، با تأمل در احوال و ملکات نفسانی خود بدان‌ها نظر می‌افکند، که در باب دوم «دفتر دل» حضرت مولا در این باره می‌خوانی:^۳

برای مسّ سرّ اسم محیی بخواهد از خدایش کیف تحیی

۱. بقره/۲۶.

۲. بقره/۲۵۸.

۳. علامه حسن زاده‌آملی، دیوان اشعار، صص ۲۶۹ و ۲۷۰.

به اذن او بیابد رهنمون را بگیرد چار مرغ گونه گون را
 چه مرغان شگفت پر فسوسی ز نسر و بطّ و طاوس و خروسی
 نماید هر یکی را پاره پاره به هر کوهی نهد جزئی دوباره
 بخواند نام آنان را به آواز که در دم هر چهار آید به پرواز
 تو را هر چار مرغ اندر نهادست که روح از عروجش اوفتادست
 تو را تا خست نفس است، بطّی که با لای و لجن، در بحر و شطّی
 همی جوشد ز شهوت دیک دانی زخارف، آن طاوس است و آنی
 چو نسری، کرکس مردار خواری بین اندر نهاد خود چه داری
 بکُش این چار مرغ بسی ادب را که تا یابی حیات بوالعجب را
 آری، مفسّر به تفسیر انفسی قرآن می باید که مراد از چهار مرغ، صرفاً آن چهار
 مرغ و پرندۀ متعارف بیرون از نفس نیست - که در تفسیر آفاقی بدان پرداخته
 شده است - بلکه حکمت بیان آن‌ها، صفات و ملکات رذیله‌ی نفس ناطقه‌ی انسانی
 است که برای نیل به مقام اطمینان قلبی و شهود حقّانی باید ذبح و کشته شوند.
 به تعبیر شریف حضرت استاد علامه - روحی فدا:
 «آن که در آثار صفات و اخلاق انسان‌ها و در احوال و افعال حیوان‌ها
 دقیق شود، حیوان‌ها را تمثّلات ملکات انسان‌ها می یابد»^۱
 لذا مثلاً اگر نفس در جهت قوّه‌ی شهویّه، اشتداد یابد و قوی شود، بهیمه‌خوی
 می گردد و تمثّل ملکه‌ی نفسانی او در خارج به صورت خروس است که در میان
 پرندگان و مرغان، خروس به شهوت معروف است. همچنان که اگر نفس در جهت
 قوّه‌ی غضبیّه اشتداد وجودی پیدا کند، درندۀ متکامل می گردد؛ که تمثّل آن در
 خارج به صورت گرگ درنده است، و نیز تکامل در بخش مکر و حیله به صورت
 روباه تمثّل می گردد؛ و اگر به دنبال زخارف، زر و زیور، نقش و نگار و زیبایی، و
 تجملات دنیایی و نفسانی است، طاوس صفت است، و هکذا.

۱. صد کلمه در معرفت نفس، کلمه‌ی ۳۷.

خلاصه این که حضرت ابراهیم علیه السلام اسم شریف «مُحیی» حق را طلب نمود و به حضرت پروردگار عرضه داشت چگونه می‌توانم این نفسِ مِیت را به کمالات و اسما و صفات الهیه زنده کنم؟ و خدا آن دستورالعمل را به او عطا فرمود که ابتدا باید صفات رذیله‌ی نفسانی را در خودت بکشی و تخلیه را مقدم بر تخلیه بداری. این چنین است که مفسر به تفسیر انفسی «قرآن کریم» به واسطه‌ی چشم بستن از ذات خود و فرو رفتن در عجایب و شگفتی‌های شئون نفسانی خویش و تحقیق در احوال و ریشه‌های ملکات اخلاق، از مفسر به تفسیر آفاقی «قرآن کریم» جدا شده و بدین طریق از او شرافت می‌یابد. اگرچه تفسیر آفاقی نیز حق است و نمی‌توان آن را نفی کرد، و غرض از اهتمام به تفسیر انفسی قرآن به معنای نفی تفسیر آفاقی نیست.

جهت توضیح و تفصیل بیشتر تو مطلب گوئیم: در «قرآن کریم» پیرامون موضوعات گوناگون، آیه نازل شده است که فقط در بخش معاد می‌توان بیش از ۱۰۰۰ موضوع را از آن استخراج کرد و نیکوست که عزیزان در هر دوره‌ای از تلاوت «قرآن کریم»، موضوعی خاص را در نظر بگیرند و آیاتی را که حول و حوش آن موضوع آمده است یادداشت کنند. بعضی از موضوعاتی که در مسأله‌ی معاد قابل استخراج هستند عبارت‌اند از: قبر، برزخ، درجات بهشت، درکات جهنم، خلود، شفاعت، صراط مستقیم، میزان، ملائکه‌ی الهی، تکامل برزخی، قیامت، زیارت اهل قبور، خواب، تعبیر خواب و مکاشفات، و هكذا.

از جمله مطالبی که در موضوع قیامت مطرح می‌شود، بحث از زلزله‌ی قیامت است که طبق ظواهر آیات «قرآن کریم»، این زلزله مربوط به زمین، آسمان، ماه، خورشید، افلاک و تمامی موجودات نظام هستی است. و از آن‌جا که محدوده‌ی غور و تفحص تفسیر آفاقی، ظواهر آیات «قرآن کریم» است، لذا هرگز از این حد تجاوز نکرده و به حقایق دیگری غیر از آنچه که ظواهر آیات بدان دلالت دارند، رهنمون نیست.

بسیاری از تفاسیر موجود از «قرآن کریم»، تفسیر آفاقی هستند. البته ما نافی

صحت منطوقات تفسیر آفاقی نیستیم. متنها سخن در این است که وقتی انسان می‌تواند از این مقدار بالاتر رفته و قوی‌تر شود، چرا در همین حد توقف کند؟ لذا جوهره‌ی تفسیر انفسی را سؤال «من کیستم؟» تشکیل می‌دهد؛ یعنی، انسان برای دریافت اسرار وجودی نفس ناطقه‌ی خویش، در آیات «قرآن کریم» تعقل و تدبّر کند و آنچه را در قرآن بیان شده است در حقیقت نفسانی خود بجوید و بیابد.

البته برای نیل به این نتیجه، نیاز به استاد راه کامل مکملی است که آدمی را از این مجازها و قنطره‌ها عبور داده، به حقیقت واقع برساند. چرا که تفسیر آفاقی، مجاز است، و مجاز، قنطره‌ی حقیقت است. متنها عبور از این قنطره، بی‌همره‌ی خضر طریق، میسر نیست.

برای تفسیر انفسی «قرآن کریم» روایات بسیاری مددکار هستند. به عنوان مثال در روایتی آمده است:

«حیوانات صورت ملکات انسان‌ها هستند.»

همین یک روایت می‌تواند به حکمت و حقیقت معنای اسامی حیواناتی که در «قرآن کریم» آمده است، دلالت کند و انسان را منصرف به معنای دیگری نماید، که آیات «قرآن کریم» در حقیقت برای انتقال آن معانی نازل شده‌اند. لذا اگر مثلاً اسمی از سگ، گرگ، گاو و خروس در قرآن آمده است، نباید - صرفاً آنچنان که مرتکز در اذهان عموم است - فوری ذهن قاری منتقل به حیوانات خارجی شود، بلکه شایسته است با استفاده از این روایت و روایات دیگر که برای تفسیر انفسی قرآن القا شده‌اند، معانی آیات را برای خودشناسی و خودسازی ارتقا داده و آن‌ها را در خودش پیاده و مشاهده کند؛ مثلاً بداند هر صفتی که در دنیا بر شخصی غالب شود (به سبب افعال و اعمالی که دائماً مرتکب شده) و به صورت ملکه درآید، در قیامت به صورتی مناسب آن صفت محشور می‌شود؛ به طوری که اگر اهل باطنی در همین نشأه با چشم بصیرت به او نظر کند، او را به صورت ملکات وی مشاهده کند که در روایات فرموده‌اند:

«يحشر الناس على نيّاتهم»^۱

به عنوان مثال اگر صفت شهوت بر وی غالب است، به صورت خرس و خوک و خرواس؛ اگر صفت غضب و درندگی غالب است، به صورت سگ و گرگ؛ اگر گزندگی و ایدای دیگران در او غالب باشد، به صورت مار و عقرب؛ اگر دزدی و حيله غالب باشد، به صورت روباه و کلاغ؛ اگر تکبر در او غالب باشد، به صورت شیر و پلنگ؛ اگر خودنمایی و خودشیفتگی در او غلبه یابد، به صورت طاوس و کبک؛ و اگر حرص و ذخیره کردن چیزها در او غلبه یابد، به صورت مورچه محشور می گردد، و همچنین است در باقی صفات.

ز تو هر فعل که اوّل گشت ظاهر	بر آن گردی به باری چند قادر
به عادت حال ها باخوی گردد	به مدت میوه ها خوش بوی گردد
همه احوال و افعال منکّخ	هویدا گردد اندر روز محشر
همه پیدا شوند آن جا ضامّ	بخوان تو آیه ی تبلی السرائر
دگر باره به وفق عالم خاص	شود اخلاق تو اجسام و اشخاص

غرض این که، یک پارچه تمامی آیات قرآنی در مقام تفسیر انفسی «قرآن کریم»، به شئون گوناگون نفس آدمی اشاره دارند. این بدان معنا نیست که آنچه به عنوان قصص انبیای عظام در قرآن نقل شده، در خارج متحقق نشده است، بلکه همچنان که گفتیم هیچ یک از تفاسیر آفاقی و انفسی در صدد انکار معانی یکدیگر نیستند، بلکه هر یک در جای خود دلالت بر مرتبه ای از قوت و شهود نفسانی قاری قرآن دارند. لذا هر دو در جای خود حقّاند و صحیح؛ اما آنچه برای روح آدمی، تعالی به همراه دارد، تفسیر انفسی «قرآن کریم» است.

از خصایص تفسیر آفاقی، یکی آن است که همه ی امور به صورت وعده و وعید ارایه می شود؛ بدین معنی که در آن جا تأکید بر این است که الآن کار نیک انجام بده، تا در آینده جزای خیر بینی. اکنون از گناه و معاصی بر حذر باش، تا در

آینده از آتش جهنم به دور باشی. اکنون انفاق و اطعام به فقرا کن، تا در آینده در بهشت مرزوق به عطایای الهی گردی. اکنون از دروغ، غیبت، تهمت، شهوت، تکبر، حقد، حرص و طمع پرهیز، تا در آینده در قیامت، به صورت حیوانات محشور نشوی، و هکذا.

اما در تفسیر انفسی می‌فرمایند هرچه کنی، هم اکنون همانی، و صورت حقیقیات در همین حال حاضر، به شکل آن وصف نفسانیات است، و صاحب بصیرت تو راه صورت آن ملکه‌ی نفسانیات مشاهده می‌کند، منتها در روز قیامت این صورت کنونی ملکات برای تو آشکار و هویدا می‌شود.

اگر می‌بینید وعظ و موعظه و انذار و تنذیر ما برای هدایت و ارشاد افراد جامعه، از تأثیر کمی برخوردار است، یکی از دلایلش همین است که ما معمولاً همه‌ی حقایق را در این قالب به دیگران عرضه می‌کنیم و جز از تفسیر آفاقی «قرآن کریم» بهره‌ای نداریم؛ خصوصاً وقتی رحمت و اسعه و بخشش بی‌منت‌های خداوند را هم در مقام بیان به این امور ضمیمه کنیم و دائماً به ایشان امید دهیم که خداوند، تمامی گناهان بندگان را روزی عفو می‌کند، در نتیجه خواهیم دید که به مراتب، افراد کم‌تری را می‌توانیم به انجام اعمال صالحه و افعال عبادی در دار دنیا، دلگرم کرده یا ایشان را از انجام معاصی و خطایا انذار دهیم؛ چرا که عموم مردم اولاً نقد امروز را به از نسیه‌ی فردا می‌دانند. ثانیاً لطف و عطایای کریمانه‌ی بی‌حد و حصر خداوند را در روز قیامت موجب بخشش تمامی گناهان‌شان می‌بینند. این هر دو امر موجب عدم توجه یا کم توجهی و کم اعتنایی مردم به حدود شرعی، اعم از واجبات، محرمات، مکروهات و مستحبات می‌شود، و تصدیق می‌فرمایید که همه‌ی این‌ها از اسباب و علل گوناگونی سرچشمه می‌گیرد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، عدم بیان تفاسیر انفسی «قرآن کریم» است.

عموم مردم برای الزام مشی در صراط مستقیم و عدم انحراف و انحطاط از آن، نیازمند به‌ادارک و فهم تفاسیر انفسی «قرآن کریم» هستند. باید به ایشان القا نمود که بهشت و جهنم در همین جاست و خود ما بهشت و جهنم خودمانیم، و همین

الآن هر کدام در بهشت و جهنم خودمان مستقریم، و لو این که به ظاهر، همه از یک صورت انسانی برخورداریم.

گر به ظاهر آدمی انسان بودی احمد و بوجهل پس یکسان بودی

«الهی! تا به حال می گفتم گذشته ها گذشته، اکنون می بینم که گذشته هایم

نگذشته، بلکه همه در من جمع است. آه آه از یوم جمع!»

آری! سوز، عذاب، عقاب، قهر، آتش، نعمت، بخشش، لطف، رحمت و برکت، هر چه هست نقداً در همین جاست و فقط باید چشم حقیقت بر آن ها باز کرد و آن ها را مشاهده کرد که فرمود:

«الهی! همه در بیابان حیوان بینند و حسن در خیابان.»

آن که اهل دل است، بوی بدِ گفتارِ بد و شعله‌ی آتشینِ نگاهِ ناروا را همین جا مشاهده می کند، و همین مشاهده باعث شده است که برخی از بزرگان بعد از نیل بدین مقامات، خانه نشین شده و کم تر در اجتماع حاضر شوند، که البته این هم به جهت نداشتن سعه‌ی وجودی و بروزِ ضعف و ضیقِ نفسانی بعضی از ایشان است؛ و گرنه آن که از سعه‌ی وجودی بالایی برخوردار است، همه را با صور گوناگون ملکات شان به انحای مختلف حیوانات و درندگان مشاهده می کند و دم بر نیاورده و ذره‌ای از حضور و مراقبت تام عرفانی اش کم نمی شود.

این چنین انسانی دولت کریمه‌ی «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱ بر او غالب گشته و هیچ موجودی را بیرون از دایره‌ی سلطان وجودی کشور بی‌منتهای حق نمی بیند. از همین مجرا به گوشه‌ای دیگر از تفسیر انفسی «قرآن کریم» متغزل می شویم و آن این که: به حکم تفسیر انفسی کریمه‌ی «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، انسانی که از زبان ناحق گو، چشم ناروایی و گوش نابجاشنو برخوردار است، حق مبنی «قرآن کریم» را ندارد. زبانی که آمیخته با لای و لجن ها و مردارهاست، حق تلاوت «قرآن کریم» را ندارد. گوشی که اصوات لهو و لعب را می شنود، حق استماع «قرآن کریم» را ندارد،

و چشمی که به حرام دوخته می‌شود و مجرای شعله‌های آتشین دوزخ است، حق مشاهده‌ی آیات «قرآن کریم» را ندارد.

این در حالی است که تفسیر آفاقی «قرآن کریم»، صرف وضو گرفتن افراد را کافی برای مسّ و تلاوت آیات «قرآن کریم» می‌داند و انسان حرام‌گوی حرام‌بین حرام‌شنو را نهی از مسّ نمی‌نماید و حرمتی برای آن قایل نمی‌شود. این بدان جهت است که تفسیر آفاقی، آینده را ملاک ثواب و عقاب اعمال انسان‌ها قرار می‌دهد، در حالی که تفسیر انفسی، احوال گذشته و حال افراد را عین ثواب و عقاب ملاحظه نموده و صورت ملکات کنونی افراد را معیار بهره‌وری و عدم برخورداری از نِعَم سفره‌ی بی‌کران الهی، اعنی «قرآن کریم»، مشاهده می‌کند.

لذا طبق تفسیر انفسی «قرآن کریم»، اگر شخصی به تمامه تطهیر شود و تمامی اعضا و جوارح ظاهری، بلکه تمامی مراتب باطنی قوای انسانی را از آلودگی حفظ کند، همین الآن می‌یابد و می‌چشد که چگونه وحی می‌شود و چگونه «قرآن کریم» نازل می‌شود.

در حقیقت فرق بین تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی «قرآن کریم»، فرق میان دانایی و دارایی است. در تفسیر آفاقی، انسان به مفهوم آیات «قرآن کریم»، دانایی می‌یابد، در حالی که در تفسیر انفسی، معنای عینی و حقیقی آیات «قرآن کریم» را می‌چشد و دارا می‌شود. چه بسا انسان در دایره‌ی تفسیر آفاقی، خوب سخنوری کند و به نیکویی اصطلاح‌پردازی نماید، خوب ردّ اشکال کرده و به درستی برهان و استدلال اقامه نماید، اما شمه‌ای از دریای بی‌کران تفسیر انفسی «قرآن کریم» نجشیده باشد و از حقیقت وحی و انزال «قرآن کریم»، ذره‌ای را ادراک نکرده باشد.

بر این‌بابور و یقین هستم که این بزرگ‌مرد الهی، اعنی حضرت استاد علامه حسن‌زاده‌ی املی - روحی فدا - در عصر ما صاحب تفسیر آفاقی و انفسی «قرآن کریم» است، و این را می‌گوییم تا به ندای «تعالوا» همگان را به این طریق دعوت، و حجت را تمام کنیم. راه بر من و شما بسته نیست و هر لحظه ما را به مشاهده‌ی حقایق آیات «قرآن کریم» و ادراک حقیقت انزال و تنزیل آیات فرا می‌خوانند. مگر نه این

است که به جناب ابن عربی، در یک تمثّل انسانی، «فصوص الحکم» را اعطا کردند؟ حال ممکن است عده‌ای بگویند کتابی چون «فصوص الحکم» چیزی جز بافته‌های خیالی ابن عربی نیست، که در جواب ایشان جناب الهی قمشه‌ای فرموده است:

«اگر یافتند، که خوب یافتند؛ و اگر یافتند، چه خوب یافتند.»

حق است به کسانی که در صدد انکار این حقایق اند بگوییم: شما که مدّعی بطلان این حقایق هستید و آن‌ها را جز بافته‌ای نمی‌دانید، آیا می‌توانید در دستگاه بافندگی خودتان، چهار تا از این کلمات را بیافید؟ آیا می‌توانید کتابی را مثل «فتوحات»، «فصوص الحکم»، «مصباح الأنس»، «تمهید القواعد»، «أسفار» و «سرح العیون» را به قلم آورید؟

به تعبیر شریف علامه طباطبائی رحمته‌الله:

«به راستی اگر اولین و آخرین در مادون مقام عصمت جمع شوند، آیا می‌توانند کتابی مثل «فتوحات» و «فصوص الحکم» را بنویسند؟»

مگر هرکسی می‌تواند به فصوص بیست و هفت گانه‌ی «فصوص الحکم» جناب ابن عربی، فصّی را به نام «فَصَّ حَکْمَةِ عَصْمِيَّةٍ فِي كَلِمَةِ فَاطِمَةَ» بیفزاید؟

تنزّل ملائکه‌الله و انزال «قرآن کریم» امری مجرد است و به زمان و مکان وابسته نیست. هر کسی می‌تواند از تنزّل وحی انبایی جناب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فی الحال برخوردار شود و آن را به علم ذوقی و شهودی بجشد. تفسیر انفسی «قرآن کریم» فی الحال، عموم مردم را تشویق به حرکت می‌کند، که اگر بخواهی و به حرکت درآیی، تو هم از تمام حقایق نظام هستی با خبر خواهی شد.

تمامی آیات و روایاتی که پیرامون تأثیر اعمال و نیات انسانی وارد شده است، مربوط به همان لحظه‌ی انجام فعل یا تردّد خطورات است و هیچ کدام مربوط به زمان آینده نیست. وقتی قرآن می‌خوانی و انجام واجب و ترک حرام می‌کنی، در همان حال، یک پارچه نور و سراجی، و وقتی گناه می‌کنی و به واجب و حرام الهی بی‌اعتنایی می‌نمایی، در همان حال، غرق در ظلمت و تاریکی هستی.

در روایت است که:

وقتی حضرت امام علی بن الحسین (علیه السلام) در عرفات وقوف داشتند، به یکی از یاران خود به نام زهری فرمودند: «مردمی را که در این جا هستند چه قدر می دانی؟» گفت: «همه‌ی چهار میلیون و پانصد هزار نفری که در این جا هستند حاجی اند، از اموالی که صرف کرده اند خدا را قصد دارند و با ناله های شان خدا را می خواهند.» حضرت به او فرمود: «یا زهری! ما اکثر الضحیح و أقل الحجج».

یعنی: «ای زهری! چه قدر سر و صدا کننده زیاد است و چه قدر حاجی اندک است.» زهری گفت: «همه‌ی این جماعت حاجی اند، آیا اندک اند؟» حضرت فرمود: «ای زهری! صورت خود را نزدیک من بیاور.» وقتی زهری صورتش را به سوی آن حضرت خم کرد، حضرت دست مبارکش را به صورت او کشید. سپس فرمود: «حال به مردم نگاه کن.» زهری گفت: «همه‌ی ایشان را دیدم. میمون هستند. در بین ایشان از هر ده هزار نفر، یکی به صورت انسان بود.» سپس به من فرمود: «نزدیک بیا.» نزدیکش رفتم. دستش را به صورتم کشید و فرمود: «نگاه کن.» زهری گفت: «دیدم همه خوک اند.» دستش را به صورتم کشید، دیدم همه‌ی ایشان چهارپا هستند، مگر تعداد اندکی انسان بودند. گفتم: «بابی أنت و أمی یا ابن رسول الله! قد أدهشتنی آیاتک و حیرتني عجائبک.» یعنی: «پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا! نشانه های مرا به وحشت انداخت و کارهای عجیب مرا دچار حیرت کرد.» حضرت فرمود: «یا زهری! ما الحجج من هولاء إلا النفر اليسير الذين رأيتهم بين هذا الخلق الجَم الغفير».

یعنی: «ای زهری! حاجی نیست از این جمعیت فراوان، مگر تعداد اندکی که بین این مردم دیدی.» سپس فرمود: «دست را به صورتت بکش.» زهری می گوید: «دستم را به صورت خود کشیدم و ملاحظه کردم که همه‌ی آنان در چشمم، مثل اول، انسان هستند.»^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹.

۲. الأخبار، ص ۶۸۸.

این روایت و روایات دیگری از این دست، به روشنی گواه این هستند که بهشت و جهنم در همین جاست و هرکسی با اعمال و نیاتی که دارد، صورت اخروی مطابق آن اعمال و نیات را هم اکنون و در همین جا داراست، و انسان کاملی چون حضرت بقیة الله در عصر حاضر به صورت ملکات تمامی اشخاص آگاه بوده و آنان را به صورت باطنی شان می بینند. لذا امروز از صبح تا غروب هرچه کسب کرده ای و هرچه را دارا شده ای و فردا از صبح تا غروب هرچه صادرات و واردات نفسانی داشته ای همانی. متنها ما اکنون چشم به صورت باطنی آن ملکات بسته ایم و از آن بی اطلاعیم؛ اما هنگامی فرا می رسد که این پرده را از چشمان ما کنار زده و ما را به واقعیات کسبیات و مکتسبات نفسانی مان آگاه می سازند.

رسالت تفسیر انفسی «قرآن کریم» این است که در همین نشأه، ما را با آن واقعیات آشنا کرده و پرده را از چشمان ما کنار زند. بر خلاف تفسیر آفاقی که آگاهی و اخبار از مغیبات را به آینده و به امتداد زمانی دیگری موکول می کند.

جوانان عزیز! از هم اکنون به فکر خود باشید و ببینید که در خود چه می کارید؟ چرا اکثری ما از خود غافلیم و در پی من کیستم خود نیستیم؟ چرا شبانه روز در پی تحقیق و تفحص همه ی موجودات پیرامون خود بر می آییم، اما لحظه ای در حقیقت بوالعجب نفسانی خویش تأملی نمی کنیم؟ چرا با خورشتن، در سحرگاهان خلوتی نداریم و در حفره های عمیق اندرونی اطوار و شؤون نفسانی خود غور نمی کنیم؟ چرا از سکوت، بهره ای نداریم؟ پس چه زمانی می خواهیم از واردات نفسانی خود کم کرده و به صادراتی که در بیرون از خود داریم دقت بیش تری کنیم؟ پس کی می خواهیم به مبدأ و منتهای خویش بیندیشیم و ببینیم که از کجا آمده ایم، به چه غایت آمده ایم، در کجاییم و به کجا می رویم؟ آیا به راستی صرفاً آمده ایم که همانند حیوانات، شبانه روز بخوریم و بخوابیم و نکاحی داشته باشیم و فقط از لذات مادی برخوردار شویم؟ به راستی چه چیزی موجب شده که خود را در آرامش نمی بینیم و دائماً در هول و ولا و اضطرابیم؟ کدام امر مهم است که تاکنون بدان نپرداخته و از آن غافل مانده ایم؟

آری، ای عزیز! اگر در «قرآن کریم» می خوانی:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾، باید بدانی که تمامی ماسوی الله در پیشگاه «قرآن کریم»، ارض اند و آن که آسمان است، انسان است؛ به تعبیر دیگر، تمامی موجودات ارضی و سماوی برای وجود مبارک نفس ناطقه‌ی انسانی خلق شده‌اند و همگی آمده‌اند تا خدمت گزار آدمی باشند.

متأسفانه ما اکنون از بس که تنزل کرده‌ایم و از بس که زمینی می‌اندیشیم، گمان می‌کنیم که اگر مثلاً کسی خواب فرشته‌ای را ببیند، عرش خداوند را تصرف کرده است، در حالی که آن که فرشته را ره‌آورد سفر معنوی خویش می‌بیند، صرفاً موجودی از موجودات الهی را طلب کرده و این خود، حجابی از حجاب‌های مشاهده‌ی حضرت پروردگار است.

تمامی موجودات مادی، مثالی و عقلی در خدمت انسان گمارده شده‌اند تا او طریق ایصال به رب مطلق را به حقیقت ببیماید و در میانه‌ی راه توقف نکند. جناب علامه طباطبائی رحمته‌الله می‌فرمودند:

«در یکی از مکاشفات، تعدادی از ملائکه‌ی الهی تشریف آوردند و من توجهی به آن‌ها نکرده، هرچه سعی کردند تا توجه و نگاه مرا به خودشان جلب کنند موفق نشدند و در نهایت با کمال ناراحتی رفتند، و من فقط ناراحت‌م که چرا این ملائکه را از خود رنجاندم.»

آری، این معنای تفسیر انفسی «قرآن کریم» است که تو حتی به ملائکه‌الله هم رو نکنی و آن‌ها را مقصد و نهایت سیر الهی قرار ندهی.

در روایت است در روز قیامت وقتی ملائکه‌الله به دور شهید جمع می‌شوند، هرچه تلاش می‌کنند نظر او را به خود جلب کنند، موفق نمی‌شوند و او توجهی نمی‌کند.

در روایت دیگر آمده که ملائکه ۷۰۰ سال به دور شهید می‌گردند، بعد ناامید می‌شوند و به حضرت حق تعالی می‌گویند: «این آقا که اصلاً توجهی به ما ندارد»، و خداوند در جواب‌شان می‌فرماید: «او غرق در مشاهده‌ی من است و غیر از من،

کسی را نمی بیند و کسی را نمی خواند.»

تفسیر انفسی «قرآن کریم»، طریق قطع علایق ماسوی الله و هدایت به جانب قدس ملکوت است. تفسیر انفسی قرآن، به بار آورنده میوهی مرگ ارادی است که در همین نشأه، چشم باز کنیم و از حقایق کلمات نظام هستی با خبر گردیم. تفسیر انفسی، زدایندهی انحای شبهه ها و اشکال ها و به ثمر نشان دادن شجره ی یقین است. اگر چنین است، پس تفسیر آفاقی باید مقدمه ی نیل به تفسیر انفسی قرار گیرد؛ چرا که شخص هر چه قدر در قوس نزول از مرتبه ی ماده بالاتر رود، استعدادش برای اخذ کمالات شریف تر بیش تر می شود، چنان که در کریمه ی:

﴿وَكَذَلِكَ نُبْهِىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱

بدین سیر صعودی اشاره شده است.

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۲
آن جا که جناب ابراهیم علیه السلام هنگامی که سیاهی شب همه جا را فرا گرفت، اشاره به ستارگان آسمان نمود و فرمود: این پروردگار من است. و هنگامی که آن ستاره افول نمود فرمود: افول کنندگان را دوست نداشته و آنان را پروردگار خود نمی دانم.

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾^۳

سپس بعد از ساعتی وقتی ماه، رخ نشان داد، اشاره به آن نمود و فرمود: این پروردگار من است. و وقتی آن نیز غروب کرد فرمود: اگر خداوند هدایت من نکند بی شک از قوم گمراهان خواهم بود.

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۴

۱. انعام/۷۶.

۲. انعام/۷۷.

۳. انعام/۷۸.

۴. انعام/۷۹.

سپس هنگامه‌ی طلوع خورشید فرا رسید، پس ابراهیم علیه السلام گفت: این پروردگار من است. این بزرگ‌تر است. و چندی نپایید که خورشید هم غروب کرد و ابراهیم علیه السلام فرمود: همانا من از آنچه مشرکین بر آن هستند برائت می‌جویم.

البته حتی آن‌جا که جناب ابراهیم علیه السلام رو به ستاره، ماه و خورشید کرد و فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ نه بدان معناست که ابراهیم علیه السلام برای چندی، ستارگان، ماه و خورشید را خدای خویش دانسته است، بلکه این آیات، بیان مراتب صعودی انسان است؛ چرا که انسان عموماً در هر مرتبه‌ای که قرار می‌گیرد، آن مرتبه را غایت و نهایت سیر انسانی خویش تلقی می‌کند؛ اما اگر همت بلند داشته و از آن مرتبه نیز سفر کرد، هر دم ابواب جدیدی از ملکوت آسمان‌ها به روی او گشوده خواهد شد.

نور باریک ستارگان، کنایه از نشأه‌ی طبیعت است که بیش تر افراد را همین نورک شب چراغ مشغول کرده است. نور متوسط ماه، کنایه از لذات خیالی است که مرتاضان و زاهدان از آن بهره‌مندند. سراج منیر خورشید، کنایه از لذات عقلی و ادراک علوم و معارف است که بسیاری از اندیش‌مندان و طالبان حقایق علمی، از آن مرزوق‌اند. اما انسان کامل غایتی فراتر از همه‌ی این مراتب محدود و مآهوی دارد، و آن نیز مشاهده‌ی حضرت پروردگار است که فوق تمامی مراتب کمالات انسانی است. همه‌ی مراتب مادون، اولی دارند و آخری، و آن‌که برای او حدی نیست و به اول و آخر در نمی‌آید، حضرت رب العالمین است که روشنی‌بخش تمامی عوالم قوس نزول و صعود است.

آری، تفسیر انفسی «قرآن کریم» با برهان حبی آیات یاد شده، سوق دهنده‌ی انسان به بالاتر از حدود مقرر مراتب کمالات مادی، خیالی و عقلانی انسانی است. تفسیر انفسی قرآن، آدمی را به نشئات مافوق عقل می‌خواند و سلطان قوای آدمی را در عوامل مافوق عقل، ظهور و بروز می‌دهد.

حضرت امام علیه السلام در شرح علینی دعای سحر، به وجه کامل‌تری اشاره به تفسیر انفسی آیات فوق دارد. ترجمه‌ی عبارت وزینش در آن بخش، چنین است:

«بدان که اگر کسی با قدم معرفت، سلوک الی الله کند، به هدف نهایی خود نخواهد رسید و در احدیت جمع، مستهلک نخواهد شد و پروردگار خود را به صفت اطلاق مشاهده نخواهد کرد، مگر آن که در مقام سلوک منزلها، درجهها، مرحلهها و معراجهای از خلق به سوی حقّ مقید را پشت سر بگذارد و کم کم قید را زایل کند و از نشأه‌ای به نشأه‌ی دیگر و از منزلی به منزل دیگر منتقل شود، تا آن که به حقّ مطلق منتهی گردد، چنان که در کتاب الهی به آن اشاره شده است و نحوه‌ی سلوک شیخ الانبیاء، حضرت ابراهیم - علیه وعلیه الصلوة والسلام - این چنین بوده است، آن جا که می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ... إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

و بدین ترتیب آن حضرت به تدریج از ظلمات عالم طبیعت به عالم ربوبیت بالا رفت.

در آغاز که «ربوبیت نفس» طلوع کرد، به صورت ستاره‌ی زُهره تجلّی کرد. سپس آن حضرت از این مرحله گذشت و افول و غروب آن را مشاهده کرد. سپس از این منزل به منزل «قلب» منتقل شد که ماه قلب از افق وجودش طلوع کرده بود و در آن منزل، «ربوبیت قلب» را مشاهده کرد، و از این مقام نیز گذشت و افول کرد و به مقام بالاتر که مقام «طلوع روح» بود رسید. و چون نور حق درخشیدن گرفت و آفتاب حقیقی طلوع کرد، ربوبیت روح را نیز نفی کرد و به فاطر روح و خالق آن توجه کرد و از هر اسم و رسم و تعین و نشانی‌هایی یافت و بر درگاه رب مطلق بار انداخت.^۱

و در یک کلام، فرق میان تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی، فرق میان علم حصولی و علم شهودی، است، و فرق میان علم حصولی و علم شهودی فرق میان مذاح و صاحب عزا است. فافهم!

آنچه را که پیرامون تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی بیان نمودیم، مقدمه‌ی ورود به

۱. شرح دعای سحر، ذیل شرح فراز «مِن بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ...».

موضوع بحث «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» قرار می‌دهیم و یادآور می‌شویم که کتاب شریف «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» به عنوان یکی از تفاسیر انفسی بسیاری از آیات و روایات، جایگاه رفیعی دارد و باید بدان اهتمام بسیاری داشته باشید.

طریق گشوده‌ی نبوتِ انبایی برای همگان

غیر از مقام نبوتِ تشریعی و ولایت تشریعی، باب تمامی کمالات و مقامات انسانی، به روی همگان باز است. نبوتِ تشریعی عبارت از دریافت احکام به تأثیر قدسی در قالب شریعت خاصه است؛ بدین معنی که رسول الهی، واجب، حرام، مستحب و مکروه را از جانب حضرت حق به عموم مردم می‌شناساند، که این مرتبه از نبوت به واسطه‌ی شخص مبارک جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پایان رسید و بعد از وجود مبارک ایشان کسی جایز این مرتبه از نبوت نخواهد شد؛

«حلال محمّد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة».

نبوتِ تشریعی در چهار بخش «احد و تبلیغ احکام»، «تأدیب و اخلاق»، «تعلیم» و «قیام به سیاست» مطرح می‌شود.

ولایت تشریعی که عبارت از جعل احکام است، مخصوص ذات اقدس اله است؛ یعنی این خداوند است که حلال و حرام اشیا را تعیین می‌فرماید و توسط رسولش آن‌ها را به عموم مردم ابلاغ می‌کند. و هر چه که تاکنون توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم رسیده است، تمامی آن احکامی بوده که خداوند تعالی برای هدایت بندگان جعل کرده است و آن احکام به واسطه‌ی مرور ایام، قابل زیاده و نقصان نخواهد بود. چون چنین است، باب نبوتِ تشریعی بعد از ظهور جناب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسته شده است. بر خلاف نبوتِ انبایی که بابش تا قیامت انسانی برای همگان گشوده است. نبوتِ انبایی، ارتباط با باطن عالم و آگاهی از اخبار غیبی نظام هستی است که هر کسی به واسطه‌ی سعه‌ی وجودی خود می‌تواند از آن برخوردار باشد. لذا تمامی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام نبی به نبوتِ انبایی بوده‌اند. اگر می‌گوییم ائمه‌ی اطهار علیهم السلام نبی نیستند مرادمان نبوتِ تشریعی است نه نبوتِ انبایی.

چه این که باب ولایت نیز گشوده است و هر کسی می تواند ولی الله بشود. حتی در باب عصمت نیز باز است و هر کسی می تواند با عزم و جزم و همت خویش، هم از گناهان ظاهری دوری گزیده و مرتبه ی ظاهر خویش را از آلودگی ها و پلیدی ها و گناهان مصون دارد و هم در مرتبه ی وهم و خیال، از بازیگری ها و مداعبات وهمی و خیالی جلوگیری کند؛ اگر چه مرتبه ی اتم عصمت را فقط ائمه ی اطهار و انبیا علیهم السلام دارند.

ثمره ی حقیقی امامت ائمه ی معصومین این است که می گویند: «ما را ببینید و مثل ما باشید»؛ وگرنه اگر قرار باشد هم شکلی و شباهت مأموم با امام در میان نباشد، آنه امام، امام خواهد بود و نه مأموم، مأموم. اگر ما می گوئیم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام امام شیعیان است، بدین معناست که همه ی شیعیان می توانند مانند امام علی علیه السلام باشند و مثل او زندگی کنند. لذا بسیاری از اولیای الهی در مسیر هدایت علی و اولاد علی علیهم السلام قرار گرفته و تا حد بسیاری به ایشان مشابَهت یافته اند، و بُعدی ندارد که مقامات بعضی از آن ها را تالی تلو عصمت بدانیم.

اگر ما قایل به عصمت انبیا و ائمه ی اطهار علیهم السلام هستیم، این بدان معنا نیست که غیر ایشان لزوماً بایست گناه کرده و خود را از محدوده ی عصمت دور بسازند، بلکه راه عصمت همچون راه ولایت و نبوت انبایی برای همگان گشوده است و هر کسی می تواند در این طریق قرار گرفته و از کمال عصمت بهره مند شود، منتها انبیا و ائمه ی اطهار در قله ی کمال عصمت قرار دارند و دیگران را نصیبی از آن ذروه نیست.

در حقیقت، مقدار عصمت افراد را باید در میزان ولایت ایشان جست وجو کرد؛ یعنی شخص هر چه قدر از کمال ولایت بهره مند باشد، به همان اندازه نیز از کمال عصمت برخوردار خواهد بود. چه این که هر کسی به هر مقدار اسما و صفات الهی را دارا شود، به همان مقدار خلیفه الله خواهد بود. لذا غیر از ولایت تشریعی و نبوت تشریعی، باب تمامی کمالات و مقامات، برای همه ی انسان ها باز است و همگان می توانند از انحاء مراتب نبوت انبایی بهره مند شوند، در خواب و بیداری شکارها

داشته باشند و احادیث برزخیه‌ی بسیاری را اخذ کنند.

همانند آنچه را که حضرت استاد علامه - روحی فداء - نقل کرده‌اند که:

«روزی به محضر مبارک استاد جناب آیت الله محمد آقای غروی
 آملی - رضوان الله تعالی علیه - تشرّف حاصل کرده بودم. به من
 فرمود: «این عبارت را در جایی دیده‌اید که «الإمام أصله قائم و نسله
 دائم؟» عرض کردم: «خیر! در جایی ندیده‌ام. چه جمله‌ی شگفت،
 شیوا، شیرین و دلنشینی است که خود، اصلی استوار و قانونی پایدار
 است. حضرت عالی از کجا نقل می‌فرمایید؟» فرمود: «من از جایی نقل
 نمی‌کنم.» آن گاه انگشتان دست راستش را جمع کرد و در حالی که بر
 گرد لپانش دور می‌داد، فرمود: «دیروز که از خواب بیدار شدم، دیدم
 این جمله را بر سر زبان دارم و بدان گویایم.»
 راقم گوید: در اصطلاح عرفان این گونه القائنات سیّوحی را «حدیث
 برزخی» گویند.»

آری، طریق اخبار از غیب و آگاهی از اسرار حقایق نظام هستی بر همگان
 میسر است و شرط لازم آن فقط سیر علمی و عملی داشتن و زانو زدن در مقابل
 استاد کتل طی کرده‌ای است که خود، این حقایق را جشیده باشد.

بر اساس آنچه که در درس هشتم «دروس معرفت نفس» فرمودند، تمامی
 موجودات نظام هستی با یکدیگر ارتباط و پیوستگی دارند و جان انسان نیز با
 تمامی حقایق موجودات مرتبط است، که اگر انسان کامل مکتبی با دستور صحیح
 انسان‌سازی زمام او را به دست گیرد، می‌تواند اسرار وجودی آن را برای فرد
 شکوفا کرده، او را از تمامی حقایق کلمات نظام عالم آگاه کند.

نظارت یک ولیّ حقّانی کتل طی کرده در مسیر خودسازی و خودشناسی آنچنان
 ضرورت دارد که تا کسی این مهم را فراهم نکند نمی‌تواند در سیر علمی و عملی،
 به غایت مطلوب خود نایل شود؛ و اگر هم صاحب حالاتی شود، یا زودگذر است

و یا تطابق چندانی با واقعیات نظام عالم نخواهد داشت.

خلاصه، اگر سالک، اسباب و مقدمات سیر الی الله را، که از اهمّ آن‌ها یکی، یافتن ولیّ صاحب‌دل، و دیگری سرسپردن به سیر علمی و عملی، و دیگری رعایت طهارت در تمامی قوای انسانی است، فراهم کند، از عوالم مافوق برای انزال حقایق در او، امساک نیست. به تعبیر بزرگان، فاعل هرگز در فاعلیّت نقص ندارد و این قابل است که باید قابلیتش را تامّ نماید. ارواح تمامی انبیا، ائمّه، اولیا و ملائکه الله در کار است و هر کسی به فراخور استعداد خویش می‌تواند از ایشان حقایق را بگیرد. اگر موسوی مشرب است، از حضرت موسی علیه السلام می‌گیرد. اگر عیسوی مشرب است، از محضر جناب عیسی علیه السلام استفاده می‌کند. اگر یوسفی مشرب است، از دامن پاک حضرت یوسف علیه السلام بهره‌مند می‌شود. اگر محمدی مشرب است، از ید سراسر خیر و برکت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مستفیض می‌شود، و لزومی ندارد که آن حضرات حتماً با جسم عنصری وجود داشته باشند تا بتوانند به مردم فیض‌رسانی کنند.

کنون تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.